

دکتر علی ساجدی<sup>۱</sup>

---

۱. استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فردوس



## چکیده

با گشت و گذار در دیوان حکیم نزاری قهستانی خواننده با موضوعات مختلفی آشنا خواهد شد. از جمله آن موضوعات، علاقه‌مندی به مباحث عرفانی، رنگ و بوی قلندری، توجه به اهل بیت پیامبر، حکمت و اخلاق، ذکر و یاد موضوعات حماسی و پهلوانی و داستان‌های شاهنامه است. همچنین از جهت سبک‌شناسی، آرایه‌های ادبی و بلاغت هم نکته‌های ارزشمندی را مشاهده خواهد کرد.

اغلب شاعران پارسی‌گوی به گونه‌ای از موضوعات حماسی یادی کرده‌اند. حکیم نزاری هم در سرتاسر دیوان ارزشمند خود گاه از پهلوانان یا از صحنه‌های نبرد و گاه از ابزار و آلات جنگی یادی کرده است. در این گفتار ما سعی می‌کنیم تعدادی از اشاره‌هایی را که حکیم نزاری در دیوان به داستان‌ها و قهرمانان شاهنامه فردوسی داشته است بررسی نماییم.

## کلیدواژه: شاهنامه، حماسه، پهلوانان، حکیم نزاری

### مقدمه:

حکیم سعدالدین نزاری قهستانی از شخصیت‌های برجسته‌ی نیمه‌ی دوم قرن هفتم و آغاز قرن هشتم هجری می‌باشد که علاوه بر مثنوی‌هایی که سروده است دیوانی نسبتاً حجیم دارد شامل غزل‌هایی که مشتمل است بر مباحث حکمی، عرفانی و گاه نکته‌های اخلاقی و دینی. با گشت و گذاری در دیوان حکیم در می‌یابیم که نزاری علاوه بر ذوق و طبع شاعری که لطف خدادادی است شخصیتی آگاه به علوم زمان و آشنا به آثار استادان پیش از خود بوده و به زیبایی توانسته است از این آگاهی‌ها بهره‌مند شود. انعکاس آرایه‌های ادبی، ملاحظت و روانی شعر، او را شاعری برجسته معرفی می‌کند. مخالفت با ظاهر اندیشی و علمای قشری حکایت از تفکر ملامتی و قلندرانگی او دارد. هم‌چنین اشاره‌هایی به مباحث حماسی در دیوان او حاکی از این است که حکیم نزاری در شاهنامه نیز غوری داشته است. اشاره به موضوعات حماسه‌ی ملی در دیوان او از چند جهت قابل تأمل است. اول این که فکر و اندیشه‌ی حماسی حکیم فردوسی علی‌رغم مخالفت‌ها و کج اندیشی‌های معاندان همه‌ی این آب و خاک را پر کرده و بعد از فردوسی هر اثری از بزرگان ادب در هر جای این سرزمین پهناور را که نگاهی بیندازیم بی‌نشان از حماسه‌ی ملی نیست.

دوم، آشنایی و وسعت اندیشه و تفکر حکیم نزاری، با وجود این که از شعر و اثر او معلوم می‌شود که با حماسه‌ی گویی میانه‌ای نداشته اما دقت در مضامین شاهنامه و توجه به آن در دیوان او کاملاً مشهود است.



## شاهنامه شناسی حکیم نزاری:

شاهنامه اثر بی بدیل استاد حماسه پرداز توس علی رغم خواسته‌ی حاکمان جور چنان در زوایای این مرز و بوم گسترش یافت که مباحث و حکایت‌های آن زبان زد خاص و عام گشت. اهل علم و با سوادان آن را خواندند و کسانی هم که دستی در قلم و کتابت نداشتند مشتاقانه حکایت‌ها را شنیدند و در دل گرفتند.

بهره‌گیری نزاری از شاهنامه بیشتر به گونه‌ی تلمیح و یا به شکل تشبیه و مشبه به قرار گرفتن شخصیت‌های شاهنامه است. ترکیب‌هایی چون پیر عشق، تهمتن عشق و تشبیه‌هایی چون مانند کردن گیسوی زیبارویان به کمند رستم و زلف زیبارویان به مار ضحاک، مقایسه کردن عشق و عقل با ایران و توران و غمزه‌ی یار به تیر رستم و صبر به افراسیاب نمونه‌هایی از تصویرسازی‌های شاعر است.

شخصیت‌های حماسی که در لابلای شعر نزاری ذکری از آنان آمده است هم آن قدر هست که خواننده را به یادداستان‌های شاهنامه بیندازد از جمله رستم و اشکبوس، توس، تهمتن، بیژن هومان، فریدون، ضحاک، زال، زر، قارن، پورسیاوش (کیخسرو) اکوان دیو، افراسیاب و غیره .... ما در این گفتار به نمونه‌هایی از اشاره‌های به شاهنامه می‌پردازیم.

اشاره‌های حکیم نزاری به شاهنامه:

۱- از محتسب مترس که او نیز می خورد  
عاقل به خویشان ندهد ره فسوس را  
مالک کند به حشر مکافات محتسب  
رستم جزا دهد به سزا اشکبوس را

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۱)

شاعر در این بیت از چهره‌ی محتسب که خود را موجه و ظاهرالصلاح جلوه می‌دهد پرده بر می‌دارد و چهره‌ی واقعی او را بر ملا می‌سازد. سپس یادی می‌کند از مصاف رستم و اشکبوس پهلوان‌گشانی که رهام از مقابل او گریخت اما رستم پیاده به مقابله او آمد. طبق معمول میدان‌های نبرد، اشکبوس از نام و نشان رستم سؤال می‌کند.

تهمتن چنین داد پاسخ که نام  
چه پرسى كز این پس نبینی تو کام  
مرا مادرم نام مرگ تو کرد  
زمانه مرا پتك ترك تو کرد  
(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۴: ۱۹۵)



در این جا اشکبوس به رستم زخم زبان می‌زند و می‌گوید تو بی مرکب به نبرد آمده‌ای خود را به کشتن خواهی داد اما رستم تیری بر اسب او می‌زند و اسب بر زمین می‌افتد.

رستم بر سینه ی اشکبوس می‌زند و او را می‌کشد.

سپهر آن زمان دست او داد بوس  
فلک گفت احسنت و مه گفت زه

بزد تیر بر سینه‌ی اشکبوس  
قضا گفت گیر و قدر گفت ده

(فردوسی، ۱۹۶۷، ج: ۱۹۷۴)

یک جو مخر زمانه ی تند شמוש را  
در خام از آن گناه گرفتند توس را

۲- تا می فروش رام تو باشد نزاریا  
فرمان نبرد و پیرو رای و قیاس شد

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۱۱)

توس پهلوان بزرگ ایرانی و از نژاد منوچهر است که به تیز مغزی و زود خشمی و خود رایی و خود کامگی در داستان‌های شاهنامه مشهور است. داستان نبرد او با فرود سیاوش نمونه ای از خام‌کاری های اوست.

از جمله خود رایی‌ها و خود کامگی‌های دیگر توس عدم موافقت او با پادشاهی کیخسرو است بدین بهانه که کیخسرو از نژاد افراسیاب تورانی است و فریبرز فرزند کاووس برای پادشاهی شایستگی بیشتری دارد.

زمانی که کیخسرو را بر اورنگ زرین نشانند همه‌ی بزرگان و پهلوانان کمر خدمت بر بستند، توس نوذر از این کار سرپیچید و خود را بعد از رستم پیلتن سرافرازتر کس دانست.

سرافرازتر کس منم ز انجمن  
که گیتی به تیغ اندر آورد زیر  
(فردوسی، ۱۹۶۷، ج: ۳: ۲۳۶)

به ایران پس از رستم پیل تن  
نبیره‌ی منوچهر شاه دلیر

یکی از ایرادهایی که توس بر پهلوانان می‌گیرد این است که چرا بدون مشورت با او پادشاهی نو بر تخت نشانند.

بدرم دل پیل و چنگ پلنگ  
جهان را به نو کدخدای آورید  
(فردوسی، ۱۹۶۷، ج: ۳: ۲۳۷)

همان شیر پرخاش جویم به جنگ  
همی بی من آیین ورای آورید



توس صریحاً با کدخدایی کیخسرو مخالفت می‌کند:

ز خسرو مزن پیش من داستان	نباشم بدین کار همداستان
نشایم، بخت اندر آید به خواب	جهاندار کز تخم افراسیاب
فسیله نه نیکو بود با پلنگ	نخواهیم شاه از نژاد پشنگ
(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۳: ۲۳۷)	

سرانجام کاووس تصمیم می‌گیرد که نوعی انتخاب طبیعی با آزمون جوهر و هنر میان کیخسرو و فریبرز و توس صورت گیرد و آن تصرف دژ بهمن که بر ستیغ کوهی با شیب بس تند در اردبیل قرار دارد و مأمّن کافران است برای آزمون در نظر گرفته می‌شود.

فریبرز و توس پس از یک هفته ناکام باز می‌گردند اما کیخسرو پیرومندان وارد دژ می‌شود و آتشکده‌ی «آذرگشسب» را بنا می‌نهد. (همان: ۲۴۲) این پیروزی بزرگ باعث می‌شود که توس با ابراز پوزش و شرمندگی از مآووقع کوس و زرینه کفش و درفش کاویانی یعنی نشان‌های سپهسالاری را به کیخسرو دهد تا به هر که شایسته باشد بسپارد. (حمیدیان، ۱۳۸۷: ۳۱۴)، اما کیخسرو هم بزرگواری می‌کند و می‌گوید کسی جز توس را شایسته این مقام نمی‌بیند.

شاید مراد حکیم نزاری در این بیت (پیرو رای و قیاس شدن) استدلال‌های خام و بی‌تدبیری‌های توس باشد.

در داستان فرود - که ذکر آن از آن رفت - کیخسرو توس را پس از کشته شدن فرود که در اثر سرپیچی وی از فرمان شاه مبنی بر نرفتن به سوی کلات اتفاق می‌افتد او را شایسته‌ی بند و بیمارستان و سزاوار مسمار و بند و غُل می‌بیند، ریش سپید و نژاد منوچهر است که به فریاد او می‌رسد و او را از مرگ حتمی نجات می‌دهد.

بر آن انجمن توس را کرد خوار	به دشنام بگشاد لب شهریار
که کم باد ندامت زگردن کشان	از آن پس بدو گفت کای بدنشان
زگردان نیامد تو را شرم و باک	نترسی همی از جهان دار پاک
برفتی و دادی دل من به غم	نگفتم مرو سوی راه چرم

نژاد سیاووش را کاستی  
 کجا هم چنو در زمانه نبود  
 چو تو لشکری خواستی روز کار...

نخستین به کین من آراستی  
 برادر سرافراز جنگی فرود  
 بکشتی کسی را که در کارزار



بزیید تو را بند و بیمارستان  
کجا مر تو را رای هشیار نیست  
نه اندر خود تاج و دیهیم و مُل  
تو را داد بر زندگانی امید  
بد اندیشی کردی جدا از برت  
همان گوهر بد نگهبان توست  
به بند از دلش بیخ شادی کنید  
(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۴: ۹۰)

تو را جایگه نیست در شارسنتان  
تو را پیش آزادگان کار نیست  
سزاوار مسامری و بند و غُل  
نژاد منوچهر و ریش سپید  
وگرنه بفرمودمی تا سرت  
برو جاودان خانه زندان توست  
زیبیش برآند و بفرمود بند

کز نیل بی درنگ بر آرد نهنگ را

۳- پهلوی چگونه باید با پیل عشق عقل

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۱۴)

آن چه که نزاری در این بیت بدان می‌اندیشد قدرت و نیروی فوق العاده عشق است در برابر عقل ناتوان. در کنار این قدرت نمایی عشق در برابر عقل یادی می‌کند از نهنگ از دریا بر آوردن که گویا از داستان رستم و اسفندیار الهام می‌گیرد. آن جایی که دو پهلوان مفاخره می‌کنند و قدرت خود و اجداد خود را به رخ یکدیگر می‌کشند. (مظاهر مصفا، حاشیه دیوان نزاری ج ۱: ۵۱۴) در این مفاخره رستم قدرت اجدادش را به رخ اسفندیار می‌کشد و می‌گوید:

نبد در زمانه چنو نیک نام  
که از چنگ او کس نیابد رها  
و را کس ندیدی گریزان ز جنگ  
(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۶: ۲۵۷)

همانا شنیدستی آواز سام؟  
بکشتش به توس اندرون اژدها  
به دریا نهنگ و به خشکی پلنگ

که به یک آه بسوزاند دو صد خرمن را  
به تهمتن که برآورد ز چه بیژن را

۴- خویش را از نفس سوخته دل دار نگاه  
آیهی خَلصه الله به که آمد دانی؟



(نزاری، ۱۳۷۱، ج: ۵۳۴۱)

داستان نجات دادن بیژن از چاه افراسیاب به دست جهان پهلوان رستم از داستان‌های دل‌انگیز شاهنامه است. بیژن برای دفع گرازان که به شهر ارمان هجوم آورده بودند و درختان را از بیخ می‌کنند عازم می‌شود.

به فرمان کیخسرو گرگین میلاد هم برای این که راهبر و یارمند او باشد همراه شد اما بیژن به تنهایی گرازان را نابود کرد. گرگین از بد نامی خود ترسید. شیطان او را داشت که بیژن را فریب دهد و او را به طرف جایگاه منیژه دخت افراسیاب که در آن سوی مرز سرپرده زده بود روانه کند.

بیژن کلاه زرین بر سر گذاشت و رخشنده رومی قبا بر تن کرد بر شیرنگ سوار شد و به نزدیک سرپرده‌ی دخت افراسیاب روان شد و بر سایه‌ی درختی بزمگاه دختران تورانی را می‌نگریست. از آن روی هم منیژه دختر افراسیاب رخسار بیژن را دید و دایه را فرستاد تا نشانی از پهلوان ایرانی بیاورد. شاهزاده‌ی تورانی بیژن را به خود می‌خواند. پس از سه روز شادی و مجلس آرایبی جدایی بیژن بر منیژه گران آمد. دستور داد که با داروی بی‌هوشی بیژن را در خواب کردند و او را به کاخ بردند. هنگامی که بیژن به هوش آمد خود را در کاخ افراسیاب در کنار منیژه یافت از دیگر سو شاه توران خبر شد که پهلوانی غریبه در داخل قصر اوست. گرسیوز را مأمور کرد که او را دستگیر کند و بردار آویزد. اما با وساطت پیران از مرگ و دار نجات می‌یابد و در چاهی تاریک در بند می‌شود.

به گرسیوز آن گه بفرمود شاه	که بند گران ساز و تاریک چاه
بیندش به مسمار آهنگران	ز سر تا به پایش ببند اندر آن
چو بستی نگون اندر افکن به چاه	چو بی بهره گردد ز خورشید و ماه

(فردوسی، ۱۹۶۷، ج: ۳۲۵)

سرانجام کیخسرو در جام جهان بین بیژن را می‌یابد و رستم را در لباس بازرگانی و تجارت به سوی توران می‌فرستد و به راهنمایی منیژه چاه بیژن را می‌یابد و او را از چاه نجات می‌دهد.

۵- دولت مساعدت کند ارنه ز روی عقل هومان پیل تن نه به بازوی بیژن است

(نزاری، ۱۳۷۱، ج: ۱: ۷۱۰)



در این بیت به صحنه‌ای از نبرد بیژن پهلوان ایرانی با هومان پهلوان تورانی در داستان «دوازده رخ» اشاره شده است.

بیژن درع سیاوش بر تن می‌کند و به جنگ هومان تورانی می‌تازد و پس از نبردی سخت و نفس‌گیر در حالی که هومان از جهت زور و نیروی تن از بیژن برتر است اما بخت بیدار بیژن با عث غلبه بر هومان می‌شود.

ز بیژن فزون بود هومان به زور      هنر عیب گردد چو برگشت هور

(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۵: ۱۳۰)

اما سرانجام:

بزد دست بیژن بسان پلنگ	ز سر تا میانش بیازید به چنگ ...
برآوردش از جای و بنهاد پست	سوی خنجر آورد چون باد دست
فرو برد و کردش سر از تن جدا	فکندش بسان یکی ازدها
بغلتید هومان به خاک اندرون	همه دشت شد سر به سر جوی خون

(همان: ۱۳۱)

۶- خوش ولایت‌ها که در تحت امور اولیاست      مصر استغنا و روم فقر و بغداد رضاست  
بخش ایران قسم عشق و قسم توران بخش عقل      در میان آموی حکمت هم روان و هم رواست

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۷۳۲)

در این ابیات نزاری اولیا را چون پادشاهانی قدرتمند می‌داند که ولایت‌هایی را تحت فرمان دارند. ولایت استغنا، فقر و رضا، عشق و عقل هم چون حاکمانی هستند که بر ایران و توران حکم رانی می‌کنند و در میان دو حکومت آموی حکمت روان است. شاعر یادی می‌کند از نبردهای نفس‌گیر و مداوم ایران و توران و ذکر مقابله ی عشق و عقل که در آثار عرفانی می‌بینیم. و به گفته‌ی نزاری:





## عاقلان درحیرتند از غیرت قهار عشق تا نزاری را چنین ملک مسلم از کجاست

(نزاری، ۱۳۷۱، ج: ۱-)

(۷۳۲)

۷- نزاریا نبرد جان کس از تهمت عشق به عقل اگر همه دستان چوزال زر باشد.  
(همان: ۱۰۷۲)

دستان لقبی است که سیمرغ بر زال زر نهاد. سیمرغ به زال می گوید:

تو را پرورنده یکی دایه‌ام	همت دایه هم نیک سرمایه‌ام
نهادم تو را نام دستان زند	که با تو پدر کرد دستان و بند
بدین نام چون باز گردی به جای	بگو تات خوانند یل رهنمای

(فردوسی، ۱۹۶۷، ج: ۱: ۱۴۴)

دستان در معنی فریب و نیرنگ است سیمرغ به دلیل این که سام با زال دستان و بند کرده است او را دستان نامیده و فردوسی با حس تعلیل این نکته را بیان نموده است.

بر اساس آن چه در شاهنامه آمده است زال موجود پیچیده و غریبی است و در حماسه نقش‌های متعددی دارد. علاوه بر دلیری‌ها و رشادت‌هایی که در رویداد های مملکتی دارد دو شاه (زوتهماسب و کیقباد) را به پادشاهی می‌رساند. در مراسم گزینش لهراسب به جای گشتاب نیز حضور دارد. زال حتی زمانی که نیروی تنش کاستی می‌گیرد به سبب هوش و درایت خارق العاده همواره از پشتوانه‌های کشور بوده است. بند و ترنند را خوب می‌شناسد و پیوندی آشکار و نهان با نیروهای مرموز جهان دارد.

زال در فترت میان سلطنت گرشاسب خود کامه و آمدن قباد از وجود یلی جوان بازمانده از تخم کیان در البرز کوه خبر می‌دهد و رستم را می‌فرستد تا او را بیاورد و قباد با حرکتی کودتاگرانه و بسیار سنجیده و طراحی شده به سلطنت می‌رسد. کاردانی زال در این واقعه حیرت‌انگیز است. (حمیدیان، ۱۳۸۳: ۲۲۳) در ماجراهایی که کاووس مسبب آن است زال نماد خرد جمعی است. از دیگر ویژگی‌های زال این است که مثل و دستان هم فراوان می‌داند و این نمونه‌ای از خرد و تجربه است ماجرای اسفندیار هم نمونه‌ای کامل از دستان‌های زال است.



نزاری در این جان از قدرت و هیبت عشق در برابر عقل سخن می‌گوید. اگر عقل چو زال علاوه بر قدرت اهل  
دستان و نیرنگ هم باشد باز مقهور عشق خواهد شد.

۸- گرفت پور سیاوش به ترک هفت اقلیم به نیم جرعه که دادنش از خم افلاس

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۶۱)

پورسیاوش (کیخسرو) در میان دو قطب اهریمنی ضحاک و فرشته خوبی سیاوش است نقطه‌ی اعتدال کامل.  
(حمیدیان، ۱۳۸۳: ۳۱۰) سخن فردوسی در شأن او اوجی دیگر دارد که درباره‌ی دیگر شاهان شاهنامه نمی‌توان  
دید. او که آمیزه‌ای از تخم ایرانی و تورانی است حتی در سخت‌ترین بلاها هم ایمان از کف نمی‌دهد.

«کیخسرو در حالی که جهان را به اطاعت آورده و دشمنی آشکار یا نهان برایش نمانده درست در جایی که  
مطابق منطق آدمیان باید از همه رنج بیاساید، برخورد و حکومتی به کام دل براند در اندیشه می‌شود: مبادا  
قدرت فراوان وی را چون جم، ضحاک، سلم و تور و افراسیاب از راه به در کند» (همان: ۳۲۲) او به دنیای درون  
پناه می‌برد و دنیا را با همه‌ی زیبایی‌ها و جلوه‌هایی که برای یک شاهزاده‌ی کامکار می‌تواند داشته باشد وا  
می‌نهد و راه عشق ورنندی پیش می‌گیرد. سر و تن می‌شوید جامه‌ی نو بر تن می‌کند و به نیایش می‌پردازد:

ز بهر پرستش سر و تن بشست	به شمع خرد راه یزدان بجست
بپوشید پس جامه‌ی نو سپید	نیایش کنان رفت دل پر امید
بیامد خرامان به جای نماز	همی گفت با داور پاک راز
همی گفت کای برتر از جان پاک	بر آرنده‌ی آتش از تیره خاک
مرا بین و چندین خرد ده مرا	هم اندیشه‌ی نیک و بد ده مرا

(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۵: ۳۸۱)

وساطت پهلوانان و زال به جایی نمی‌رسد کیخسرو از عواقبی چون کار جمشید و ضحاک و سلم و تور بیمناک  
است. برای همین می‌گوید:

بترسم که چون روز نخ بر کشد چو ایشان مرا سوی دوزخ کشد

(همان، ج ۵: ۳۹۶)

سرانجام رندانه پای بر سر هفت اقلیم می‌گذارد و می‌گوید:



شدم سیر زین لشکر وتاج و تخت      سبک بار گشتیم و بستیم رخت  
(همان ج ۵: ۳۹۷)

۹- جام کی خسرو که می گویند می دانی که چیست      سینه‌ی مردان حق جامی بود گیتی نما  
(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۲: ۳۸۰)

هم چنان که ملاحظه می شود نزاری سینه‌ی مردان حق را جام گیتی نما و جام کیخسرو دانسته است.

«جام گیتی نما» در شاهنامه‌ی فردوسی به کیخسرو نسبت داده شده است. استاد توس در داستان بیژن و منیژه آن جایی که بیژن اسیر تورانیان است و کیخسرو می خواهد از بیژن نشانی پیدا کند از جام گیتی نما یاد می کند و به گیو (پدر بیژن) که نگران فرزند است می گوید من سپاه گرانی به همه جا روانه خواهم کرد و اگر از او خبری به دست نیاید،

بمان تا بیاید مه فروردین بدان گه که بر گل نشاندت باد زمین چادر سبز در پوشدا	که بفروزد اندر جهان هور دین چو بر سر همی گل فشاندت باد هوا بر گلان زار بخروشدا
به هر سو شود پاک فرمان ما بخوایم من آن «جام گیتی نما» کجا هفت کشور بدو اندرا کنم آفرین بر نیاکان خویش بگویم تو را هر کجا بیژن است چو بشنید گیو این سخن شاد شد	پرستش که فرمود یزدان ما شوم پیش یزدان بیاشم پیای ببینم بر و بوم هر کشور را گزیده جهاندار و پاکان خویش به جام اندرون این مرا روشن است ز تیمار فرزند آزاد شد (فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۵: ۴۱)

کیخسرو سرانجام او را در چاه توران بسته به بند گران می یابد.

به چاهی بسته به بند گران سوی گیو کرد آن گهی روی شاه که زنده است بیژن دلت شاد دار	ز سختی همی مرگ جست اندر آن بخندید و رخسند شد پیشگاه ز هر بد تن مهتر آزاد دار
--	--

(همان: ۴۳)



این جام کیخسرو در ادب پارسی با حکایات مربوط به جمشید و سلیمان و خضر و اسکندر، گاه اختلاط پیدا کرده است. هم چنان که گذشت جام گیتی نما در شاهنامه به کیخسرو نسبت داده شده و نظر به قدمت و اصالت اساطیری شاهنامه جام گیتی نمای یعنی جامی که اسرار عالم و رموز کاینات در آن جلوه گر بوده منسوب به کیخسرو می باشد. ولی به عللی به جمشید نسبت یافته و به صورت «جام جم» زبانزد شاعران و بزرگان ادب فارسی شده است. (مرتضوی، ۱۳۷۰: ۲۰۸)

اما هم چنان که می بینیم شاعر ما جام را به کیخسرو نسبت داده است. این جام جم در نزد شاعرانی که مشرب عرفانی داشتند معنای مجازی یافته و به قلب و دل و سینه‌ی مردان الهی تعبیر شده است. سنایی هم در طریق التحقیق می گوید:

قصه‌ی جام جم بسی شنوی	و اندر آن بیش و کم بسی شنوی
به یقین دان که جام جم دل توست	مستقر سرور و غم دل توست
چون تمنا کنی جهان دیدن	جمله اشیا در آن توان دیدن

(مرتضوی، ۱۳۷۰: ۱۷۱)

نزاری هم با مشرب عرفانی خود جام کیخسرو را سینه‌ی مردان حق دانسته است.

۱۰- قارن میدان مرد عشق باش	نه چو قارون بر سر هم نه جهیز
----------------------------	------------------------------

(نزاری، ۱۳۷۱، ج ۱: ۱۲۵۵)

۱۱- قارن صف در نکرده است آن که چشمش می کند	در مصاف دلبری از مژه های پر شکن
--	---------------------------------

صبر من از غمزه ی او می گریزد هم چنانک	در مقامات و غا افراسیاب از تهم تن
---------------------------------------	-----------------------------------

(همان، ج ۲: ۲۴۴)

در شعری که دارای رنگ و بوی عاشقانه است پهلوانان حماسی هم رنگ و بوی دیگری می گیرند. هم چنان که می دانیم قارن کاوه سپهدار منوچهر که پس از سام برترین پهلوان عصر خویش است او در عین دلاوری



نمونه ای از حيله دانی در جنگ است. قارن برای تصرف الانی دژ - کاخ بر کشیده ی سلم - نقشه ای دقیق و سرّی طراحی می کند این طرح و عملیات که برای انتقام خون ایرج از سلم صورت گرفته با موفقیت انجام می شود. (فردوسی، ج ۱: ۱۲۷)

قارن در جنگ پشنگ هم هنرنمایی ها دارد.

همی تافت آهن چو آذر گشسب	به هر سوکه قارن برافکند اسب
چه مرجان که در کین همی جان فشانند	تو گفتی که الماس مرجان فشانند

(فردوسی، ۱۹۶۷، ج ۲: ۱۸)

در زمان پادشاهی نوذر هنگامی که افراسیاب ناجوانمردانه سپاهی به سوی روی پوشیدگان می فرستد غیرت مردانه ی او به جوش می آید دلیرانه به سوی پارس می تازد و کروخان را می کشد.

چو قارن شنود آن که افراسیاب	گسی کرد لشکر به هنگام خواب
شد از رشک جوشان و دل کرد تنگ	بر نوذر آمد به سان پلنگ
که توران شه آن ناجوانمرد مرد	نگه کن که با شاه ایران چه کرد
سوی روی پوشیدگان سپاه	سپاهی فرستاد بی مر به راه
شبستان ما گر به دست آورد	بر این نامداران شکست آورد
به ننگ اندرون سر شود ناپدید	به دنب کروخان بیاید کشید

(همان، ج ۲: ۲۴)

دشمن (افراسیاب) هم درباره ی او چنین نظری دارد:

که چون قارن کاوه جنگ آورد	پلنگ از شتابش درنگ آورد
---------------------------	-------------------------

(همان: ۲۷)

قارن چون برادرش قباد که به پیران سر به جنگ یلان توران رفت و ریش سپیدش را به خون آلود سرمشق غیوری است. در نخستین جنگ زمان پادشاهی کیقباد قارن رزم زن در قلب سپاه است و دلیری های قارن در



میدان جنگ که چون شیر به چپ و راست می تازد و شماساس پهلوان تورانی را می کشد، رستم رزم نادیده را بر سر شوق می آورد و به او می آموزد که در آوردگاه چه باید کرد. از روی همین الگوی رزم است که نخستین بار رستم به قلب سپاه توران می زند و آن را در هم می شکند.

بی دلیل نیست که نزاری با تناسبی که میان قارن و قارون برقرار می کند مرد میدان عشق را قارن می نامد یا دلبری های چشم یار را با صف شکنی های قارن مقایسه می نماید.

### نتیجه گیری:

حکیم نزاری قهستانی در عین حال که شخصیتی است آگاه به فنون شاعری و بسیار ماهرانه از عهده ی سرودن غزل های عاشقانه برآمده است با استادی تمام عناصر حماسه رادر لابلای غزل گنجانیده است که این نشانی است از آگاهی های او از حماسه ی ملی ایران. نزاری هم چنان که بر نازک خیالی های عشق و عرفان تسلط دارد از داستان های حماسی و سرگذشت پهلوانان شاهنامه هم آگاه است و بازیابی توانسته است در ارائه ی مقاصد تغزلی از عناصر حماسه بهره گیرد.

کتاب نامه:

دولت‌شاه سمرقندی، (۱۳۶۶)، **تذکره الشعرا**، تهران: کلاله خاور.

حمیدیان، سعید، (۱۳۸۷)، **در آمدی بر اندیشه و هنر فردوسی**، تهران: انتشارات ناهید.

سرامی، قدمعلی، (۱۳۷۳)، **از رنگ گل تا رنج خار**، تهران: شرکت انتشاراتی علمی و فرهنگی.

صفا، ذبیح الله، (۱۳۷۳)، **تاریخ ادبیات در ایران**، ج ۳، تهران: انتشارات فردوسی.

فردوسی، ابوالقاسم، (۱۹۶۷)، **شاهنامه دوره ۹ جلدی**، مسکو: آکادمی علوم اتحاد شوروی.

مرتضوی، منوچهر، (۱۳۷۰)، **مکتب حافظ**، تبریز: انتشارات ستوده.

مصفا، مظاهر، (۱۳۷۱)، **دیوان**، تهران: انتشارات علمی.